

در پناه مهربانی

■ **رها شوق الشعرا**

دانش آموز پایه دهم

■ **تصویرساز: کارین باروتیان**



همه چیز از یک تغییر ناگهانی شروع شد؛ آرام، بی صدا، درست مثل قطره‌ای که از سقف چکه می‌کند، کسی جدی‌اش نمی‌گیرد، اما روزی سقف را فرو می‌ریزد. دردها آمدند؛ در ابتدا خفیف و ناگهان شدید. از آنجا به بعد انگار عقربه‌ها کندتر حرکت می‌کردند، بوی تند بیمارستان بود و نورهای سفید و سرد و صندلی‌های فلزی‌ای که برای انتظار ساخته شده بودند. گواهی‌ها یکی یکی آمدند؛ اول یک روز، بعد یک هفته، بعد یک ماه و ناگهان دیدم نیمی از سال تحصیلی‌ام را از دست داده‌ام. نیمی از خاطرات، نیمی از کلاس‌ها، بخش مهمی از نوجوانی‌ام در راهروهای درمان و اتاق‌های معاینه جا مانده بود. زندگی ما آدم‌ها پر است از طوفان‌های خاموش؛ کودتاهایی که در دلمان رخ می‌دهند، بی‌آنکه کسی از ظاهرمان چیزی بفهمد. سال‌ها در سکوت می‌مانند، از درون می‌جوشند و روزی، بی‌هشدار سر برمی‌آورند و همه چیز را زیرورو می‌کنند؛ اما همین طوفان‌ها، همین زخم‌های پنهان، گاهی فرصتی می‌شوند برای دیدن نور آدم‌هایی که بی‌ادعا می‌درخشند. آدم‌هایی که بودنشان شبیه نوازش دست خداست.

زمان بندی‌اش دقیق و درست بود. خدا را می‌گویم. بی‌انصافی نکرد و این درس بزرگ را در دل مدرسه‌ای امن به من آموخت؛ جایی که معلم‌ها بیشتر شبیه مادر بودند تا آموزگار. با دل‌هایی نگران، نگاه‌هایی پرمهر و صداهایی که از ته دل می‌پرسیدند: «چی شد دخترمون؟ بهتره؟ چرا مریض شده؟» و ما همیشه یک جواب داشتیم: «خدا روشکر، بهتره. کسی دقیق نمی‌دونه چرا، اما می‌گن از استرس و اضطرابه. چه می‌شه کرد؟»
اتفاقیه که افتاده.

سال نهم بودم؛ سالی که قرار بود مسیر آینده‌ام را بسازد. اما آن مدرسه، آن آدم‌ها، به من فهماندند که سلامتی از هر چیز دیگری مهم‌تر

است؛ مهم‌تر از امتحان، نمره، پرسش، حتی آزمون‌های پایان ترم. شاید اگر آن دلگرمی‌ها نبود، اگر آن دست‌های گرم و نگاه‌های پرمهر نبود، بیماری‌ام بیشتر طول می‌کشید؛ اما حالا می‌دانم، بعضی زخم‌ها راهی هستند برای دیدن روشنایی و آشنایی بادل‌هایی که در تاریکی چراغ می‌شوند و بعضی رنج‌ها فقط آمده‌اند تا ما را به آدم‌هایی برسانند که بودنشان معنای تازه‌ای به زندگی می‌دهد. یکی از خوبی‌های دنیای ما آدم‌ها این است که هیچ چیز همیشگی نیست. می‌گذرد، چه خوب باشد، چه بد؛ همان‌جا که تازه فکر می‌کردم همه چیز تمام شده است. تقویم

نزدیکی امتحان‌های مهم ترم دوم را اعلام می‌کرد و کتاب‌ها کاملاً سفید و بی‌جواب بودند. معلم‌ها آمدند. وقت گذاشتند و بدون هیچ چشم‌داشتی مرا به آنجایی که می‌خواستم رساندند و کاری کردند که کارنامه ترم دوم کارنامه‌ای بود که هیچ‌کس برای ثبت نام بهانه‌تراشی نمی‌کرد. من معتقدم آن روزها، مدرسه شبیه خانه شده بود؛ امن، مطمئن و پراز مهر. دوست دارم از آن‌ها تشکر کنم؛ از آن‌هایی که در دبیرستان دخترانه دوره اول، درس زندگی را به من آموختند و من، تا ابد، در هر جایی از زندگی که باشم، قدردان آن عزیزان خواهم بود. ■

